

وقایع قائم سبعة بعد هجرة رسول خدا الى زمانه

نفسه جناب
ابن قیس

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

سری خوشی باشد و دیگر جناب بن قیس از قبیله بنی سلمه حاضر حضرت شد فقال له يا ابا وهب لا تصفر معنا
في هذه الغزاة لعلك ان تحمد بناتنا لا تصفر فقال يا رسول الله والله ان قومي ليغفلون انه ليس
فيهم احد شئنا عجا بالانسانى واخاف ان خرجت معك ان لا اصبر اذا رايت بناتنا لا تصفر فلا
تفتني فاذن لي ان افهم
پنجم باقر کس گفت در غزوه تبوک با ما کوچ نمیدسی باشد که دختران ملک
روم را بجای کنیزگان با خود داری عرض کرد در میان قبیله من یکس زنانه شش تنگی من نباشد هم دارم که چون با تو
بیرون شوم و دختران ملک بنی الاصفرا دیدار کنم صبر نتوانم لاجرم مرا منقون کن و رخصت فرمای تا بجای آم
پنجم فرمود اجازت کردم تا بانى و از وی اعراض نمود همچنان قوم خود را از لوج دادن منع میفرمود پسرش گفت
ای پدر منفرمانی رسول خدا میکنی و با قوم خود اینگونه سخن میرانی سوگند با خداى که در حق تو قرآن فرود خواهد شد و تا
قیامت مردمان قرانت خواهند کرد جناب قیس گفت اطع محمد ان حرب الیوم مثل حرب غیره لا یرجع من
هو لا واحد ابدا یعنی کمان بکند محمد که زرم زدن بالشکر روم مانند دیگر جنگهاست لیکن ازین سگله با کوچ
سلامت مراجعت خواهند کرد خداوند این بیت در صفت و مازل فرمود و منهم من يقول اذن لي ولا تقص
الاي الفينة سقطوا وان جهتم لحطة بالكافرين ان تصيبك حسنة تسوهم وان تصيبك مضیبه يقولوا
فذاخذنا امرنا من قبل و يقولوا وهه فرجوت یعنی پسر قیس اتباع او میکنند ما در رفته بسند نسب
تضییع مال و پشیمانی امر عیال چه اگر ما سفر کنیم بازمانه کان ما را حارمی و حافظی نباشد و انیک در رفته اند
چه اظهار نفاق بزرگتر قنایست و کفر این کفار با شس و زخ خواهد رفت بنا ما ای محمد که طرف نمند باشی انچه
غم آکنده کردند و اگر شکسته شوی گویند مردی با فریبک بودیم که حاضر جنگ شدیم و هیچ زبان ضرر بر ما نماند
نکردیم فلن یضیبننا الا ما كتب الله لنا هو مولنا و على الله فلیوکل المؤمنون قل هل ترصون نبیا
الا احدى الحسینین و عن نتر تص بكم ان یضیبنکم الله بعذاب من عندنا و باید بنا فر تصوا انما معکم مزیون
کجواسی محمد جز آنکه خدای بر ما نوشته بگرد ما کرد و دو شمار بهر ما فرود کار نیگو انتظار نتوانید داشت ان نصرست و اگر نه شما
دماز بهر شما انتظار نداب الهی میریم و اگر نه بدست پایمال طاک و دماز شوید گویند جناب بن قیس بعد از آنکه اجازت
تافت در مدینه طلب نمود گفت که ساخته سفر نتوانم شد لشکر توک را بمال مدد کنم خداوند این بیت فرستاد قل
انفقوا طوعا او کرها ان یقبل منکم انکم کنتم قوما فاسقین خواه بر غیبت طر و خواه بگراست طبع انفاق کشیده
نقعه شما پذیرفته شود زیرا که صدقات کفار بدرجات قبول رتقا یا بد از اینجا است که چون رسول خدای از سفر تبوک
باز مدینه شد مردم بنی سلمه را فرمود میر و زعم شما کیست گفتند جناب بن قیس لکن بمنور در ملکات نخل است
فرمود ای داو ادوة من النخل بل سیدکم الفلانی ایض الجدی بن بر این معر فدا بن پس سیده شما عمر بن
الجموح و بر دای فرمود آن جوان سفید روی جعد سویی است که شبرن البر بن معور باشد و دیگر جمعی از منافقان سر سیم
جهود انجمن شدند و سخنان با ستوده در کار غزوه تبوک همی گفتند چون پنجم بر رفته طلحه بن عبید الله را با جاتی بدین
فرستاد و آنکرده را رحمت کرده پر کند و ساخت و شس در سری سویم در چنانکه منافقان خود را از دور و بام بزریرا فکند
هر کس برینو که گریخت دیگر جلاس بن سوید الصامت و جدام بن خالد و یاس بن نصیر و سماک بن زید و رفاعه بن
عبد المذر

جسد اول کتاب دوم من مجلدات تاریخ التواریخ

شام را بکشاه و در ایوان پادشاهان جای کند بهیات بهیات این کی تواند بود مختبرین فحش حکم که نسبت از قبیل
 نبی اشجاعت گفت سوگند با خدای دوست میدارم که در کین سخن هر یک از اصد تا زیاده نزنند و این در میان
 مانا نزل نشود چون صورت حال بر غیر مکتوف بود عمار با سر اطلب فرمود و فرمان کرد که در باب انقوم را که
 سوخته و از ایشان پرسش کن که چه گفته و اگر پوشیده دارند بگوی که چنین سخن کردید عمار بر رفت پیغام من غیر کذب
 اجتماعت از در توبت و ضاعت بحضرت رسول آمدند و چون مکتوف بود که نتواند سخن خود را پوشیده داشت
 و در بینه ثابت عرض کرد با رسول آینه از پیش بود دست که مردمان بیگام مسافرت را به ساروت و مزاج میکردند
 طول طریق بر خاطر با ایوانی نیکند مانع سخن مزاج گفتیم خداوند باری بنیت فرستاد **مَجْدَرُ الْمُنَاقِقُونَ** آن منزل
**عَلَيْهِمْ سُوْرَةٌ نَبِيْلَةٌ مِمَّا فِي قُلُوْبِهِمْ قَالِ اسْتَهْرِجُوْا اِنَّ اللّٰهَ مَخْرُجٌ مَا تَحْذَرُوْنَ وَلَنْ نَّسَلِّمَهُمْ لَيَقُوْلُنَّ اِنَّمَا
 كُنَّا نَحْنُ وَ نَلْعَبُ بِاللّٰهِ وَ اِنَّهٗ وَرَسُوْلٌ كُنْتُمْ تُسْتَهْرِجُوْنَ لَا تَعْتَدُوْا فَاَنْتُمْ كَفِرْتُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ اِنْ نَعَفَ عَنْ
 مِّنْكُمْ نَعْدِيْبٌ طَائِفَةٌ مِّمَّا نَمُّوْنَ كَانُوْا جَحِيْمِيْنَ سَيُعْرَبُ بِهٖمْ وَاِنَّهٗ لَمُنَاقِقَانٌ** که بر کشف حال ایشان سوره از قرآن
 فرود شود بلوای محمد استهزا کنند تا خبری این نهم دستها در پايد و خه او نذین کرد از ناستوده که پوشیده میدارید
 روشن سازد همانا که از ایشان پرسش کنی که چرا بدین کفار را بهنجار اقدام کردید گویند سخن از دلعب باری
 بود که با محمد با خدا و رسول استهزا میکنند و از در کذب عذر بر غیر پوشید همانا کافر شده و اگر بعضی از شما طوق شپاشی
 گیرند و توبت گیرند کتاب ایشان را مفعوداریم المس که برگرفته خود بپاید دست فرستود عذاب خواهد شد
 رومی این سخن با مختبرین جمیع است چه او در میان اجتماع طریق توبت و انابت گرفت و عرض کرد با رسول آینه
 این نام مرا طراک کرد پنجم او را عبد الله بن عبد الرحمن نام که داشت نگاه از خداوند خواستار شد که در راه خداوند
 شهید شود و کس قبر او را ندانند **فَعَالٍ يَّادُ تِيَّا جَهَنَّمِيْنَ شَهِيْدًا حَتَّى لَا يَعْلَمَ أَحَدٌ مِّنْ اَنَّا وَرَسُوْلٌ وَا جَابَتْ مَقْرُونٌ
 شَدَّ وَا رُوْزِجَاهُ وَا جَبَّتْ مَسْنَدُ كَذِبٍ حَتَّى كَانَتْ اَشَارَتْهٗ وَا جَابَتْ مَقْرُونٌ شَدَّ وَا رُوْزِجَاهُ وَا جَبَّتْ مَسْنَدُ كَذِبٍ حَتَّى كَانَتْ اَشَارَتْهٗ**
 با محمد رسول خدای با آن شکر بزرگ از بھر طی منازل راه پر کشت و عبور آنحضرت بر جلی عظیم قنادر و بی آنکه چشمه بچو شد
 یا سجای بخر و شد از فراز جبال تبر شحات پیای آبی سبلان میرفت مردمان بحیب شده که این آب از جبال است
 پنجم فرمود این کوه سبلان گفتند یا کوه را که رستین تواند فرمود هم اکنون بر شما مکتوف خواهیم داشت **قَالَا
 اِنَّمَا الْجَبَلُ مِمَّ بَكَوْكَ قَاجَابَهُ الْجَبَلُ وَ قَدْ سَمِعَهُ الْجَمَاعَةُ بَلِيَّا فَصَبَّحَ بِاَرْسُوْلِ اللّٰهِ مَرَّةً عَلِيٌّ بِنِ مَرْمَرٍ
 وَ هُوَ يَلُوْ نَارٍ وَ فُوْدُهَا النَّاسُ اِلْحَارَةُ فَا نَا اَبِيْكُمْ مِنْذُ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ حُوْفَا مِّنْ اَنْ اَكُوْنَ مِّنْ
 نِّلِكَ الْجَبَلِ فَعَالٍ اَسْكُنْ مَكَانَكَ فَلَمَّتْ مِيْنَهَا اِنَّمَا نِلِكَ اِلْحَارَةُ اَلِكَبْرِ نَبِيٍّ نَبِيٍّ اَبُوْهُ خَطَابٌ كَرَدَكَ**
 این که چیت چنان بزبان فصیح مانع باز داد که تمامت شکر صفا نمود و گفت با رسول آینه دقتی عیسی بن مریم
 بر من مرور کرد و همی آتشی را وصف کرد که منیرم آن مردمان و سنگها خواهد بود من از آن روز میگیرم که مباد از آن
 سنگها باشم من غیر فرمود آسوده باش که تو از آن سنگها منتهی بگردان سنگ کبریت است چون آن خطاب شنید و بجز
 ترشح نداشت و از کبریتن با سینه او دیگر چنان آفا و که بگرد سبیل بن نبضیا با رسول خدای رویت بود ناگاه پنجم
 با از بلند باکت برداشت که با سهیل و همچنان سهیل با از بلند نادر میسد که لپکت چون سه کرت این باکت

صیغہ پنجم در جواب و سوال با کوه

صیغہ پنجم در نکات چنان

وقایع قائم سبعة بعد هجرة رسول خدا الى زمانها

بالا گرفت مردمان در پیرامون پنجم روزه در این هنگام فرمود **مَنْ شَهِدَ لآلِهِ إِلاَّ اللَّهَ وَخَدًا لآلِهِ لَئِنْ لَمْ يَأْتِ مُحَمَّدًا عِبَادًا وَرَسُولَهُ لِحُكْمِ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْفَاسِقِينَ** در این وقت تاریک عظیم در سر راه پدید آمد و مردمان از دیدن آن فرار کردند و از دور نگران بودند پس نماز در برابر رسول خدای با ایستاد بعد از زمانی از نزدیک پنجم رسیدی باشد و همچنان ایستاده بود این وقت مردمان نزدیک شدند در حضرت رسول انجمن گشوده پنجم فرمود این حتی از جمله آن نماند است که در کعبه نزدیک آمدند و صفای کلمات قرآن کردند چون منزل می رسید در این ارضی است امروز نزدیک من آمد سلام داد و مشکلات خویش بر سرید و انبیا شما را سلام میداد صاحب گفته و علیه سلام در حقه الله و بر کاتب پنجم فرمود **جِئْنَا اللَّهَ مِنْ كَانُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ كَمَا كَانُوا يَحْتَجُّونَ بِهِ** که باشد خوار می در ترجمه مستقصی منجین مصحف خوانده و در آن جبهه دهنده بینی دستش را بر دیگر که در طریق یکی از منازل شهر پنجم آمده شد مردمان در طلب آن بیرون شدند زید بن الصلت که جوادی زبیدی قسینتقاع بود در منزل عمارة بن خرام جای داشت با جماعتی که حاضر بودند گفت کجا آن محمد است که پنجم خد است و از آسمان خبر می آورد چون گفت شکر شده خویش را ندانند از قضا این وقت عمارة در حضرت رسول بود پنجم روی با او کرد و فرمود **بِمَنْ مَنَعْتُمْ مَنَاقِقِي دَرْمَنْزِلِ تَوْبَا بِلِ مَجْلِسِ خَوْجِ حَسْبِنِ سَخْنِ كَرْدَارِي** من هیچ از خوشتر ندانم چنانکه خداوند العافز باید چنانکه خبر شتر مراباز داد ما در فلان وادی همارش بر شاخ درختی ایستاده چون اصحاب این شنیدند بر فتنه و شتر بیار و در آن استوی چون عمارة بمنزل خویش شد محض فرمود که این سخن را که گفته است کثرت افتاد زید بن الصلت گفته ما جرم باز در آن بخت و لغت نمود در منزل من در امین بزرگ بود من ندانستم و زید را ز پس کردن فرود از منزل خود اخراج کرد و ترک صحبت او گفتم که زید مسلمانان گرفت و بروایتی تا به هنگام مردن منافق بود مع القصة رسول خدای طی مسافت کرده با راضی وادی القری در آمد و در آنجا رسیدند که مردم نبی عربی پنجم را بهمانی کردند و بر سر پنجم حضرت رسول فرستادند و رسول خدای از آن بر سر پنجم و از اسوال وادی بر سال چهل و سه فرما در وجه انجاعت مقرر داشت همچنان در وادی القری رسول خدا بر سر پنجم زنی عبود افتاد بر سر پنجم را فرض کرد پنجم بر سخن غیر بود هنگام مراجعت چون از آن زن پرسش کرد آن فرض که رسول خدای کرده بود چه بیش و کم بر نیاید با پنجم چون از وادی القری بدیار جرجمود عبود دادند پنجم با لشکریان فرمود این زمین با است از آب این زمین میاشاید و وضو سازید و اگر با این آب خیمه کرده باشید از آن خیمه مخورید و شتر خود را بخورانید و زانوی شتر ترا سخت بنیدید و بیاید بچکس از خیمه خود بیرون نشود چنانکه صاحبی با او باشد همه کس کار بد نسکونه کرد که کتب از نبی ساعده که حاجت از خیمه بیرون شد و او را مرض خنق گرفت و تنی دیگر برای شتر گشته خود بر آمد و او را با دیر چون انقصة در حضرت پنجم عرض افتاد فرمود چرا این فرمودی نگاه در حق انقضی و غای خیر بگفت تا متفایافت و کس را که با در بوده بود در جیل طی انداخت بعد از مراجعت پنجم به بند مردم طی آورد انحضرت رسول آوردند که بنید در دیار جرجمود رسول خدای سرور روی خود را بر وادی مبارک پوشید و شتر خویش را بر عت همی راند و فرمود در منازل مردم ظلم پیشه عبود بکنند **إِنَّكُمْ كِرْيَانُ بَاتِيْدَا مَبَاوَا أَنْعَادَا كَمَا شَاءَ** شمار اینسرها فانت کند با پنجم چون با داد کرد و شکر باز از آب افتاد در حضرت رسول بنالید پنجم دست بد عا بر داشت با اینکه هیچ ابری دیدار نبود و سحابها پدیدار گشت و شکر آمد و بارانی بزرگ بارید چنانکه

پنجم پنجم
 با فتن گشته
 پنجم پنجم
 صاحب انقضی
 زید بن الصلت
 رسیدن پنجم
 بودی القری
 رسیدن پنجم
 جرجمود

جلد اول از کتاب قدیم من مجلدات تاریخ التواریخ

مردم سیراب شدند و آب بر گرفته نگاه پنجه بخت پس از یکساعت در آفتاب یافت این هنگام فرمود که ای سیدم
 که من پنجه خدایم بکنین از مسلمانان با مردی نفاق شیکت چون این سخره بدیدی بود باشد که مسلمانان کبری گفت
 نه چنین است بر حسب اتفاق ابری عبور داشت و بارانی بیارید و دیگر چنان اتفاق که بعضی از مردم بخت بود
 مسافت و طول فرقی زیاده از چند روزه حمل خوردنی دادند چون با می بر که شستن آن خوردنها فاسد شده در حضر
 رسول عرض کردند که زیادا کند و بد بوی شده و بر آن صبر متوانیم کرد فرمود چه زیادا در یک نشه نان گوشت مالخ عمل
 و نفر فرمود قوم موسی مانده چنانکه خدای فرماید **لَمَّا قَالَ لَوَالِي تَصِيرَ عَلٰی طَيْمًا وَاٰحِدًا يٰمُؤْمِنُوْنَ** چه میخواهید که نشه نیک بخاطرها
فَدَبَدُوا وَاَتَمَّ شَوْبًا مِّنْ لِّحْمِ الطُّورِ وَمِنَ الْجَلْوَاءِ الْمَعْوُولِ یعنی گوشت مرغ و ماهی و کبابهای نیکو و حلواهای
 شکرین بنجور سبب نمیزنود و **لَكُنْتُمْ تَخْلِفُونَ فِي هُدُوِّ الْوَالِدِ بَنِي اِسْرَائِيْلَ لَا تَهْتُمُ اَرَادُوا الْبَغَاءَ وَالْقِتَاءَ**
وَالْقَوْمَ وَالْعَدُوَّ وَالْبَصَلَ فَاسْتَبَدُّوا الَّذِي هُوَ اَدْنٰى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَاَنْتُمْ تَسْتَبِدُّوْنَ الَّذِي هُوَ
اَفْضَلُ بِالَّذِي هُوَ دُونَهُ پنجه فرمود بنی اسرائیل تیره و خیار و سیر و پیاز طلب کردند و این شیبا مکان است
 داشت که به ایشان نازل شده و شما بنی اسرائیل مخالفت کردید و از آنچه در شنبه نیکو تری خواستید و من از خدای
 خوشتر نیستم تا شمار عطا کند کفش هم در میان کسان باشد که مانند بنی اسرائیل سیر و پیاز و شمال آن طلب کنند
 فرز بر خدا و زحمت میکنند شما را بخوانند که پنجه خود نگاه فرمود یا عباد الله چون قوم عیسی طلب نامه آسمانی کردند **قَالَ**
اللّٰهُ اِنِّي مَهْرَبٌ لِّاَعْلَانِكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ فِتْنَتِكُمْ فَاِنِّي اَعَذِبُهُ عَذَابًا لَّا اُعَذِبُهُ لِعٰدَمِيْنَ الْعَالَمِيْنَ خداوند فرمود این نامه
 بسوی شما میفرستد و اگر از بنی این آیت بزرگ کسی فرسود دست فرسود عذابی کرد که هیچکس از جهانیان آن رحمت
 و عقوبت ندیده باشد و هر کس از بنی آن نامه که فرستد خداوند او را مسیح کرد بصورت خنزیر و بوزینه و جانوران بر
 و بحری تا چهار صد کوزه برود و **اِنَّ مَجْدَارَ سُوْلِ اللّٰهِ لَا يَسْتَنْزِلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَاَحْسَبُ بِحَلِّ بَكْرِ فِرْعَوْنَ**
حَلِّ بَكْرِ فِرْعَوْنَ عِلْسِي وَاِنَّ مَجْدَارَ سُوْلِ بَكْرِ مِّنْ اَنْ يُّعْرِضَكُمْ لِذٰلِكَ همانا رسول خدا با شما از در رحمت و
 رفت است که از بن حلب خود را بعب نیندازید چه اگر آسمان نازل کند و شما کافر شوید همان کفر باشد که
 عیسی با نقشه نگاه پنجه بخت ظایری نکران شده در هوا طیران داشت پس ما بکنین از اصحاب خطاب کرد که این
 طایر را نکران و بگو پنجه بر میزند ترک در زمین فرود شوی چون بلای فرمان کرد و نظایر نیز بر آمد پنجه فرمود ای طایر خدا
 امر میکند که بزرگ شوی در حال نظایر با نذرت ملی بر آمد نگاه نفس فرمود تا اصحاب آنرا احاطه کنند و هزار
 کس کرد آمد و نتوانستند محیط او شد پس در کرد او بر صف شدند و دیگر باره پنجه فرمان کرد تا آن طایر از پروبال پرور
 شد و گوشت در استخوان بجای ماند باز حکم داد تا استخوان پای و متعارر که متفرق بود مجتمع ساخت **فَقَالَ اِنَّ**
اللّٰهَ تَعَالٰى بِاَمْرِ هٰذِهِ الْعِظَامِ اَنْ تَعُوْذَ قِتًا وَاَعَادَتْ كَمَا قَالَ وَاِسْمَانِ فَرَمُوْا اِنَّ اللّٰهَ بِاَمْرِ هٰذِهِ الْاَجْحِيَهٗ وَالرَّغْبِ
وَالرَّيْبِ اِنَّ نَعُوْذَ بَعْدًا وَبَسَلًا وَّقَوْمًا وَاَنْوَاعِ الْبُقُوْلِ فَعَادَتْ كَمَا قَالَ یعنی پنجه فرمود که خداوند امر
 میفرماید که این استخوانها و بالها و پر با سیر و پیاز و انواع تعولات تیرا کردند و در زمان چنان شد نگاه فرمود همان
 ابرو مان با دست و کار قطع کنسید و بخورید و چنان کردند بکنین از منافقین بی خورد و گفت محمد کمان میکند که در
 پشت بن حبت چون کل طوبی میفرماید از جانبی گوشت ندید و از جانبی شوی میر با نیکو است که در دنیا از نیکو است
 که بستاند

مسخره پنجه در ظاهر
 لا انواع خوردنی
 شد

عاشق و عارف
 و مريد و مخلص
 و مخلص و مريد
 و مخلص و مريد
 و مخلص و مريد

از کتاب
 من
 تاریخ

وقایع اقالیم سبعة بعد هجرة رسول خدا الى مائنا

التي فرستاد بر فرمود عينا الله لي اخذ كل واحد منكم لفته و لفتل بيم الله الرحمن الرحيم وصلى الله على محمد وآله الطيبين ولبضع لفته وفيه فانه يجدهم ما شاء فديدا وان شاء مشونا وان شاء مرة طيننا وان شاء نساير ما شاء من الوان الطبخ او ما شاء من الوان الحلو او فرمود بايد بر سر زشما نماند ما خود ميد و بسم الله بگويد و درويان بگزارد پس بر چه اراده کند آن شود از هر کون که بکتاب مصبح و مبرکونه حواس چنان کردند و بخوردند تا سر شسته شد و عرق کردند کنون شنيديم فرمود لي اخذ كل واحد منكم لفته منها فضعها في فيه و لفتل بيم الله الرحمن الرحيم وصلى الله على محمد وآله الطيبين فانه يستعمل في فيه ما يريد ان اراد لبنا وان اراد شرا با اخر من الاشر بيميني بايد بنام خدا بر سر قدم خود درويان بگزارد و درويان بر پنجه و آل و بر سر دست و بر چه بخورد آن شود خوا و شير و خوا و بر کون شمرنی پس صبح چنان کردند و چنان فهمد انگاه فرمود ان الله اعلم بائنا ان الله الطائر ان تعود كما كنت و يا مرفه هذا الاخذ و المناقر و الرقش و الزغب التي قد استحال الى البقل و الفشاء و العسير و البصل و الثوم ان تعود جناحا و ريشا و عظما كما كانت على قدر فلتقيا بيننا بياير خداوند نيمه را به چنان باشم که ارادت بودی و امر میکنی که این بها و منقار او پر که استخيل مقولات شد هم ديگر باره بجان نخستين بايد جرم آن طير جسدی بصورت نخستين آمد باز فرمود ايها الطائر ان الله يا امر الروح اليه كانت فيك فخرجت ان تعود اليك پس روح بجسد او با آمد ديگر باره فرمود ايها الطائر ان الله يا امرك ان تعود و نظرت كما كنت نظرت پس بر خاست و سپرد بسوی هوا مردم مکران بودند و از آن پس در دست خود از آن پيار و سر و مقولات خبری بناشد مع القصة رسول خداي کويج بر کويج طی مسافت کرده تاراه بانوک نردک افتاد پس سهاره پيش خواند و فرمود و فردا يا شکرگاه فرود عين تبوک خوايم شد ما من حاضر شوم کس دست ثابت فرزند کند روز بکند و در تبوک شد پيش از آنکه بنور آيد جماعتي بچشمه تبوک رسيدند و باب شهيد دست در برده چون پنجه پياد و بدست خشکين شد و انجماعت را سخن چينه از دست شاعت بر اند نگاه فرمود ما دعائي از آن آب بياد روند دست و در مان دروي سبارک را بست و بدن چشمه بر بخت در زمان آب بجوشيد و غارت يافت ما لشکر را تمام لغايت کرد انگاه با ما عازبن حمل فرمود اگر زندگانی يابی زود باشد که چندان آب در اينجا بيسي که از دوج نيب و از ي سرشار بود و اين روز که پنجه دارد تبوک شده شنبه بود و بروايتي تعبيت ما شعبان را با چند روز از شهر رمضان توقف فرمود و نيز گفته اند که دو ماه تبوک توقف داشت چند کس از اصحاب رسول خداي همگام خروج از مدينه ما زمست رکاب نشدند و در ايام توقف پنجه در تبوک پوسته لشکر که گشتند نخستين بود در غفاری بود شتری ضعيف و ناتوان داشت چون تفاسي منفرود شد شتر توان رفتن نماند ما چار بود از انرا بجای که داشت و حمل شتر را بر پشت کشيد و پست و بلند زمين در نوشت و بارض تبوک در آمد لشکر مان از روز مکران شدند که پياده در ميرسد و نشدند کيت بعضي رسول خداي رسانيدند فرمود ابوذر عني به اذركون بالماء فانه عطشان او را آب برسانيد که سخت شنيد است پس تعدادی آب به و بردند تا بيايد و مکر بستند که داوه سرشار از آب با خود دارد پنجه فرمود يا با ان يرمعك ماء و عطيتك اي ابوذر چندين نشند بوده و حال که حمل آب ميدی عرض کرد با ني انست و اتمی آب را نبي غيب بار در حضور يا تم

تقریب پنجم در روز تبوک

و با خود

جلد اول از کتاب دوم من مجلدات نسخ التواریخ

و با خود کفر ننوشت تا حبیب من رسول خدای منو شد فقال رسول الله يا اباذر رحمتك الله تعين و قد
و تموت و حدك و نبئت و حدك و ندخل الجنة و حدك لبعثك قوم من اهل العراق يولون
عناك و يحمرك و الصلوة عليك و دفنك فرمود ای ابوذر خداوند ترا رحمت کند که تنها زندگی
کنی و تنها و دایع جهان کونی و تنها بر اینکجه شوی و تنها بجان جاوید درانی و جماعتی از
مردم عراق با تو مسود شوند که تخمیر و تکفین تو کنند و قصه او با عثمان بن عفان و تنها مردن او در
بصدق قول رسول خدای در جای خود مرقوم میشود دیگر بوخسیمه مو عبد الله بن خنیمه بعد از بیرون شدن
پنجمین برابر عدد کار در کریمکا و روز بخانه خویش درآمد او را دوزن بود بر یک در عرشی جای کرده آب سرد
و طعمهای مضاف داشتند چون بوخسیمه را دیدند گفتند درین حدت و حرارت بوخسیمی در ای دیبا تو خوش
و آسایش نمانی کن فقال سبحان الله رسول الله قد غفر الله له ما تقدمه من ذنبه و ما تأخره الفح و الرج و
الحج و الفرج علی سبب ما نفعه و أبو خنیمه في ظلال باردة و طعمها مهتا و امر ابن حنابل بن ما هذا يا
لصيف قاله ما اكلم واحدا منكم كلمة ولا ادخل بيتا حتى ياتي بالتيه كفت رسول الله را که خداوند از گذشته او نیز
معصوم فرموده و نیک رحمت سر ما و کرد ما بر خود نهاده و کردن خویش را فرموده و صلح داشته کی با نصیب
برابر شود که ابو خنیمه با دوزن نیکو صورت در سایه دار تر قیب طعام آب خوشگوار کند سو کند با خدای که با سما
سخن نکند و بر شمس سما در نیایم الا انک بخصرت رسول خویش شتافت این بگفت و راه برگرفت و مقداری از او بر
خویش حمل داد چون راه با تبوک نزدیک فرمود اصحاب عرض کردند سوار بی زور و پدیدار است پنجمین فرمود
کن ابا خنیمه اقوله للک یعنی ابو خنیمه است که نزدیک بهلاکت سید دیگر نهنگام که رسول خدای تخمیر لشکر
میکرد از برای غزوه تبوک و فکانه بخصرت مدینه آمدند و ائمه بن الاشع لثبی سید در عجم الجماعت بود رسول خدای
اورا گفت چه کسی و از هر چه بدی عرض کرده ام تا مسلمانان گیرم فرمود با من بیعت کن بدانچه دوست میدارم و
بدانچه مکرده بشیرم و ائمه بهمان شرایط بیعت کردند و قوم او نیز متابعت کردند نگاه و ائمه خصمت مرخصت حاصل
تعبیه خویش با کشت نمودند و او اشع چون مسلمانان در ابدانست گفت سو کند با خدای که هرگز با تو سخن بکنم لکن
خویش را بیاد در حدستان شد و با پنجمین همان آورد و کار برادر را از هر سفر مدینه راست کرد پس و ائمه دیگر باره را وید
برگرفت تا با شاکر تبوک پیوسته شود وقتی بر رسید که رسول خدای بیرون شده و لشکر از دنبال او بتفاریق بر
میشد و ائمه گفت میت که سوار کند تا هر چه در این سفر غنیمت یا ثمن از آن او باشد کعب بن عجره او را سوار کرد تا پیوسته
بتن منگشت و چون در تبوک خالد بن ولید نفرمان پنجمین آنک حارب الیه کرد ملازم خدمت او بود چنانکه غنیمت
مرقوم میشود در آن سفر از غنای شمس شتر یا بیشتر بجزه و ائمه قواد ایچله ز نزدیک کعب بن عجره آورده پیش راست
کعب گفت من ترا در راه سوار کردم و این فعل نیک را با عرض دیگر کرده کنم و دست با خد شتران بنا بود دیگر
اینها مکتوبه بنهت رسول آمد عرض کرد مردی بیرو ضعیف مانوانم و کورم و قاییدی ندارم آیا خصمت میدی
که از جهاد تخلف کنم پنجمین در پاسخ او سخن کرد و بر و اینی و تنیس علی الضغفاء الی حسده در حق و نازل
شد و نیز گفته اند در حق عابد بن عمرو نازل گشت در ایام توفیق تبوک عبد الله بن و السجادین در و در جهان
کرد چنان

ذی قاعیم سبوع بعد از هجرت سول خدائی زمانها

کرد چنان صواب بنمایید که او را شناخته داریم همانا بعد از مدتی که از مدینه فرستاده بود قبل از اسلام عبد العزی نام داشت
 در کودکی پدر او برد و کفالت او عم و کرد تا بزرگ شد و شتران و گوسفندان و عجدی چند بدست کرد و سخت از
 مسلمانان داشت و از بیم عم خویش تقدیم نمینمود بعد از فتح که با عم خود گفت روز کاری انتظار بدم که تو مسلمان
 گیری و من نیز با تو مسلمان شوم اینک دهم که تو کیش خویش بخوابی گذشت پس مرا دستور بی و ماطرفی
 مسلمانان سپردم که ازین پیش بزرگانانی خویش بیدار نشیتم گفت سوگند با خدای که روش محمدیان کبری هر چه
 داد و ام باز گیرم چند که رد او از روی تو نگذارم بعد از آنکه گفت سوگند با خدای که ترک بت پرستی گیرم و ازین مال نیز
 نیز از من چه در پایان کار این مال باید بگذشت و بگذشت و در زمان ترک مال بگفت و جاه ازین دور کرد و در میان
 تن نیز دیکت مادر خود آمد و گفت افزودن ازین پوشی خوشم و اینک مسلمانان دارم مادرش قطعه کتانی بدو داد
 از راه مدینه کرد نمی رود از مدینه از راه ساخت و ازین روی ذوالحجاء این لقب یافت چه بی و کلمه بخله گویند با کلمه
 راه مدینه گرفت و مسجد رسول خدای در آمد پنجم بعد از صلوات چه چشم مبارکش بدو افتاد فرمود گیتی گفت عبد
 العزی فرمود نام تو عبد الله ذوالحجاء این باشد و منزل خود را نزدیک با تفرنگ پس عبد الله مسلمانان گرفت قرآن
 میاموخت و بیان کند قرانت قرآن همی کرد چند آنکه نماز و قرانت مردم را زبانی می آورد عمر بن الخطاب ازین
 برخاست پنجم فرمود **عَلَيْكُمْ يَا عُمَرُ فَإِنَّهُ خَرَجَ مَهْلِكًا إِلَى اللَّهِ وَ دَسُوهُ** از قضا انبوت رسول خدای تجنید لشکر را
 غرور تبوک میفرمود عبد الله عرض کرد یا رسول الله دعا کن بار خدایه شوم فرمود پوست درختی حاضر کن عبد الله
 ناره از پوست درخت شمره بیاد و پنجم از بار زوی دست و فرمود **اللَّهُمَّ خَرِّدْهُ عَلَى الْكُفْرَةِ** خداوند
 خون عبد الله را بر کافران حرام فرمای عرض کرد من خرابم خورستم فرمود چون بقصد جهاد بیرون شوی اکثرت بگردد
 و بدان تب و دواع جهان کوفی شهید مرده باشی پس عبد الله را در تبوک تب بگرفت و جهان فانی بدو کرد و حال
 این حارث کوید است که عبد الله را بجاک بپسردند بجا بود ترا دیدم چراغی در دست داشت و رسول خدای در
 قبر او در آمد و ابو بکر و عمر او را در قبر گذاشته رسول خدای شتهای بر قبر او استوار کرد و فرمود بار خدایا من شبگاه
 کردم و از و راضی بودم تو نیز از و راضی باش دیگر در ایام توقف تبوک معویه بن معویله بی و برد ای منی بدو در جهان
 کرد و این جهان بود که آنست کام که رسول خدای را در تبوک جای بود دیگر در ایام با حسن کام طلوع از دیگر روز در
 یافت و بروایت انس بن مالک جبریل علیه السلام فرود شد و گفت این روشنی برای فوت معویه ابن
 معویه است و خدای بنقاد هزار طکر فرمان کرد تا بر او نماز گذاشته و این درجه بدان یافت که شب و روز
 بقیام و قعود بود و قرانت سوره قل هو الله احد فراوان میگردد اگر خوابی زمین را قبض کنم تا بر او نماز کنی آری
فَضَّلَ عَلَيْهِ وَ دَجَّحَ بروایتی جبریل بر زرد پوست و بلند زمین را بموار و بر ترفع ساخت تا جنازه او فرود
 و هم شبی در تبوک ریجی عاصف وزیدن گرفت پنجم فرمود این باد برای هرک منافقی در بدن دارد و جنازه
 مراجعت کشوف و شد که در همان ساعت منافقی پلاک شده گویند شب تبوک پنجم بر خاست به دست خویش
 خطاه جو بر سر اسب خود که طرب نام داشت است و دیگر دو غنای است لعل از بر او ای مبارک بیشتر گفتند یا رسول الله
 چه لایقت فرمود شما چه داینه بلا جبریل حکم آورده باشد تا کله درش پلاک بدین چهار دستش شب بی کرده باشند پس

در مدینه کوفی
 در مدینه کوفی
 در مدینه کوفی

وفات معاذ
 معویه بیست
 معویه بیست

مرگ سنان

جلد اول از کتاب ایم من مجلد تاریخ التواریخ

مسلمان نباشد که کسی را از بصره جدا بدارد و فرایند خدای در هر جنبه که بدود چنانچه از بهر او نوبند و سینه محو کند
 گفته کدام سبب نیکو باشد فرمود **خَيْرُ الْجَيْلِ الَّذِي لَمْ يَفْرَحْ بِالْاِذْمِ ثُمَّ الْاَفْرَاحُ** یعنی سبب سیاه که پیشانی او
 اندک سفید باشد و لب برین و سفید باشد و بعد از آن پیشانی سفید مطلق همین سبب است باین شکل و نشان بهترین
 اسپاست و هشم در ایام توقف نبوک رسول خدای خالده بن ابیده را فرمان داد که بدو را بخدمت خود تاختن برود و ابیده بن
 عجد الملک نصرانی را که حاکم آن اراضی است دفع دهد مردم آنملکت را دعوت کند و چهار صد و سی سوار ملازم
 رکاب و ساخت خالده عرض کرد یا رسول الله مرا با سپاهی اندک بیلاذکتاب منفرستی فرمود زود باشد که بی زحمت
 مقاتلت او در نخی کاسبی اسپر کنی پس خالده راه برگرفت و طی مسافت کرد تا حصن اگیرد نزدیک قناده بود و اوجها
 پدید آگشت اگیرد بر بام حصار با ضعیف خویش زباب بنت ایف کند ی بجای ریدن شهاب خیمه شتغال است
 و نهنگام از قضا کوزنی بر در حصار آمد و با شاخ خویش در حصار را خراش میدهد چون سبب از بهر این است
 داشت زباب از لب نام این پدید با شو بگفت یک مجلس سیدی که بیای خویش آمده باشد آنرا دست
 اگیرد که در طلب نخی حرضی کمال است چون این پدید از در حصار بریزد و کسی را که برای نخی نغمه کرده بر پشت
 برادر خود حسان را با دهن غلام ملازم رکاب ساخته از دنبال صید شتاب گرفت چون نخی از حصار دور افتاد
 خالده در و لکران بود بفرمود تا شکر از کینگاه سپردن تاخته او را در پرده انداختند حسان نخر و شید و دست بمقاتلت
 آورد و مقبول گشت اگیرد گرفتار شد و از بنده خالده آوردند چون رسول خدای فرمان کرده بود که اگیرد سرش کند
 بحضرت آری خالده فرمود اگر خواهی در پناه من باشی و ترازند بحضرت رسول برم بفرمای تا در حصار بکشایند
 حصن زبلیمن مستم دارند اگیرد برین سخن رضاد او در خدمت خالده بیای حصار آمد و ندا در داد که در کینجا سینه مصاد برادر
 دیگر او که حافظ قلعه بود فرمان پذیر گشت در پایان امر سخن بر این نهادند که خالده با اگیرد کار مصلحت کند بدین شرط که اگیرد
 دو هزار شتر و هشتاد برده و بیست و شش سبب چهار صد نیز به بد و حاکم آن اراضی باشد لکن مصاد و اگیرد و
 در امت خالده بچینه رسول نید تا هر چه فرمان گشت پذیرند چون این امر بانجام رفت عمر بن امیه ضمری حکام
 خالده راه مدینه پیش گرفت چنانوقت رسول خدای مر حجت بدینده کرده بود و این شهر بر ساینده و قبای زلفت
 سلب حسان بود از بصره شان با خود برود مردمان را از راهی خالده در آن قضیه خوش نیاید رسول خدای فرمود
لَمَّا ذَلَّ مَعْدِنِي مَعْنِي فِي الْجَنَّةِ الْحَسَنُ وَالْحَسَنُ مِنْ هَذَا بَابُ عَجْدِ خَالِدِ بْنِ الْاَفْرَاحِ ما خود داشته بود برسم صفی شی خیری چند
 خاص من غیر اختیار کرد و از آنچه بماند خمس برگرفت و دیگر اشیا را بر اصحاب بخش کرد و اگیرد را با اتفاق مصاد
 به مدینه آورد و ایشان خبریت بر دست گرفتند و کتاب صلح رقم کردند و بر و انبی مسلمانان گرفتند و غیره خط از بصره
لَكَاتُ لِنَبِيِّ اللَّهِ الرَّحْمَنِ هَذَا كِتَابٌ مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَكْتُمُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْاِسْلَامِ
 و تواند بود که بعد از قبول خبریت که وقت مسلمانان گرفته اند و همچنان ایام توقف نبوک نخبه بن دده که ملک ملک بود و بصره
 رسول آمد و خبریت بر خویش بست کتابی بصاحت نگاشته اند و همچنان مردم فریاد از رخ نیز حاضر شدند و خبریت بر خویش
 نهادند و کتاب بصاحت گرفتند و هشم در ایام توقف نبوک رسول خدای ابو عبیده بن الجراح را با جامعی

الجلد
 سید خالده بن
 ابیده بن بکر
 و سایر
 تاریخ
 حسان
 و سایر

قبول خبریت
 قبول خبریت
 و تاریخ
 و تاریخ

تاریخ
 تاریخ
 تاریخ

وقایع اقبالیم سببه بعد از هجرت رسول خدای زینبانه

قبیله جذام مامور داشت چون ابو عبیده تا سخن برز در بنای بن خدیجه که قایم قبیله بود متعلق او را در وقت بازوی خود ندید لاجرم مردم خود را برداشته طریق فرار پیش داشت ابو عبیده تا سخن کرده سیر غنیمت فراوان از ایشان بدست آورد مراجعت کرد و همچنان سعد بن عباده بفرمان رسول خدای با جماعتی از ابطال جان قبیله بنی سلم و جماعت بی تا سخن بردو ایشان نیز سر از مبارزت بر تافته و طریق بنی سلم سپردند و دیگر در ایام توفیق نبوک چنان افتاد که مردی از بنی سعد بن هذیم حاضر مجلس شریف شد و پیشتر بنی سلم صاحب بود پس سلام داد و در سوال حدیث او را رخصت جدیم فرمود عرض کرد یا رسول الله ان لا اله الا الله و انک محمد و الله فرمود اقلع وجهک انکاه فرمان کرد یا طلحی جانانه گفته بلال اظنی بکسر در مسجدی خبر ما که بار و غنم نوروت استخفه بود در طبع نهاد چنانکه آنجماعت را کفایت جوع نباست کرد بخوردند و همه سیر شدند تا نور رسید در محبت گفت چگونه اینقدر طعام این جماعت را دفع جماعت کردیم فرمود ان کل فی سبغه لعمارة المؤمنین یا کل فی معاکه و اجد مردی هذیم برای توفیق یقین روز دیگر نیز هجرت رسول برد و امروزه درین حافیه بود با بنی سلم فرمان داد او مستی از خرم از ایشان سعی گرفت فرمود انخرج و لا تخف من ذی العرش اقلالا لایال انبان فرج رخت و اون بقدر دوده بود پس بنی سلم فرمود کلو اسم الله و انجماعت بیکد بخوردند تا نیک سیر شدند و چنان نمود که بکد از آن خرم کس نخورده بود سر روز کار به نیکو رفت مع انقصه چون خبر درود بنی سلم آن لشکر عظیم در اراضی تبوک پرکنده شد و هر اقلیوس که اینوقت امیر طور تامت اردپاد ممالک شام و بیت المقدس بود بنی سلم فرمودی از بنی غسانرا طلب کرد و حاکم داد که سفر تبوک کن و از کفار و کیدار محمد شخصی ننموده خبری باز آمد غسانان طریق تبوک پیش داشت و هجرت رسول با رحمت و بعضی از ملکات بنی سلم را نماند که درین صحنه و بنی سلم هذیم چندی های دیگر بدست و خبر از بزرگوار اقلیوس که از نخست نیز در حضرت رسول خدای ارادتی داشت بر دایمی مسلمانان گرفت چنانکه شرح رفت دیگر باره مردم ملک را انجمن کردند ایشانرا تصدیق بنی سلم دعوت نمود مردم سر بر تافته چنان رفتند که بر اقلیوس تنیایک شد که مباد اباد شاهی او تبااهی گیرد لاجرم دم فرودست و از اتنوی چون بنی سلم بدانت که اینک قصر سوسی مدینه خبری بکذب بود دست خواست تا کار بشوری که در مراجعت بنی سلم با روم جانب سودا فرودنگذارد پس صنادید اصحاب را پیش خواند و گفت شما چه می آید شینه زینبانه آنک و کنیم ما ملک نبی الا صغیرا فرود گیریم یا بویزه مراجعت نامیم عمر بن خطاب عرض کرد که اگر ما سور بدین امری همه نازیم هرگاه باشیم رسول خدای فرمود اگر ما سور بودیم سخن بشوری بیکدیگر عرض کرد ملک و دم را لشکر فراوان است از مسلمانان کس در اراضی بیت ازین روی دل در میان از خوف و رعب توانگند است و از قدرت و عدت لشکر اسلام خبری ندانند اگر امسال بازشوی و این غنیمت بدید وقت بگذاری نسکتو باشد پس بنی سلم مراجعت کرده ابطال جان شد رحال مشغول شد و از اراضی تبوک بجانب مدینه سپاه گشته بعد از طی مسافتی در ارباب ایاب قناده مردمان بخت رسول استغاثت بردند بنی سلم را زکانه خود بسپردن کرد و فرمان کرد تا آن خدیگت در اعلائی و ادنی نصب نمودند هم در حال از اطراف آن خدیگ دوازده چشمه زلال در جریان آمد و تامت لشکر آب بر گرفته و سیر شد جماعتی از مورخین برانند که هنگام مراجعت رسول خدای از تبوک کردی از منافقین بعد استمان شدند که در

سریه سعد بن عباده

سفر بنی سلم کردن جمعی

سعد بن عباده

سعد بن عباده

سعد بن عباده

سعد بن عباده

سعد بن عباده

سعد بن عباده

سعد بن عباده

سعد بن عباده

سعد بن عباده

سعد بن عباده

جلد اول از کتاب من محدثات تاریخ التواریخ

و شنبه کسین بگذارد و آن بر سنکام که رسول خدای عبور میداد کسین بکشایند و اگر توانند خضرش را بشنیدند
 و این منافقین دوازده تن از بنی امیه و پنج تن از دیگر قبایل بودند و برایت خدیجه بن لیثان چهارده تن باشند اول اشیر
 دوم ابوالدواسی سیم ابوالعارف چهارم پدر مردم شیبی کونین کنی کنایت از ابو بکر و سز و عثمان است مرد
 از پدر او پدر شیخی است چه اولد الزنا بود و بر واتی معاویه و پدر او ابوسفیان است کونین در دوازده جار رسول
 خدا ابوسفیان العن کرد یکی در عقبه بود با بچه پنجم طلحه ششم سعد بن ابی وقاص هفتم ابو عبیده هشتم ابوالاعوج نهم
 نهم ساله ابو حذیفه یازدهم خالد بن الولید دوازدهم عمرو بن العاص سیزدهم ابوسوسی اشعری چهاردهم عم
 الرحمن بن عوف دوازدهم مبارکه و پنجاهم ابان بن مالک که مرقوم شد کونین هم در حق ایشان آمد مع القاص چون
 کسین نهادند جبرئیل پیغمبر اکرم آورد حکم شد تا کس نمرستند و بر روی روانی ایشان بر نهم پس پیغمبر سوار شد و عمار را
 فرمود تا چهار شتر بی کشید و خدیجه بن لیثان را فرمان کرد تا شتر را برای رفتن بگیرد شش کسند چون عقبه رسید
 فرمان کرد که قبل از پیغمبر کسی بر عقبه صعود نکند و خود بر آن عقبه صعود داد و سواران را که آن شد که بر قها از جهه او نجات
 بودند پیغمبر با کس بر ایشان زد و انجاعت روی بر نافتد و برواتی عمار با خدیجه پیش شده و بر روی شتران ایشان
 بنشیند و شتریت شدند نگاه پیغمبر فرمود این قوم را پس بر رخ شناختند ایشان در خاطر داشتند که شتر مر ابرمانند
 من در اقم پس قصه جان من نسنه بهمانا تا قیامت مناقق خوانند بود نگاه دست بد عابر داشت و گفت ایها عمار
 بر من دیدگی پیغمبر فرمای گفتند و بید صحبت فرمود سلسله انشی است که در دل ایشان در اقمه و سبب ملاک شود
 نگاه پیغمبر با خدیجه فرمود بهمانا شناختی ایشان را عرض کردند چشم چه چهرهای خود را پوشیده داشته پیغمبر ایشان را
 و گفت بن سخن با کس کوی عرض کرد و یار رسول الله با قبایل فرمان کن تا ایشان را زنده نگذارند فرمود که ایستادم که هر کس
 عرب کونین که محمد بجایت جماعتی غلبه بر مردم حست نگاه بقتل ایشان اقدام کرد کونین بگریه و زردی با خدیجه گفت که
 احسن ب عقبه چند کس بودند گفت چهارده کس و اگر تو از آنجا بوده با نژده کس باشند و سوگند با خدای که دوازده تن
 ایشان دشمن خدا و رسولند چه در آنجهان و چه در اینجهان زیرا که پیغمبر فرمود ایشان وی هشت بنشیند و بوی هشت نشیند
 تا هجری که شتر سوزان سوزن در رود و هشت کس از ایشان بر هشت نیکو رفتار شوند و از آنجا است که اصحاب سینه
 در شان خدیجه میگفتند **صَالِحِ الْمَرْءِ الَّذِي لَا يَجْلُو عَيْنَهُ** و پیغمبر سنکام میان فضایل اصحاب پیغمبر و اعلمهم
بِشَانِ الْمُنَافِقِينَ خدیجه بعد از رسول خدای چون جنازه حاضر شدی عمر بن الخطاب نظر بودی تا اگر خدیجه را
 نماز کردی عمر اتفاقا کردی و اگر نه کناره جسی کشوف با که ذکر منافقین عقبه را رباب سیر در حاجت از سفر حج آورد
 نیز مرقوم داشته اند چنانکه مانع خویشیم نکاشت در بصورت باید و کرت در این امر اقدام کرده باشند بعلم
 خدا مع القاص رسول خدای کوچ بر کوچ طریق مدینه پیش داشت و طی مسافت فرمود تا میگفت سنکی مدینه در منزل
 ذی ان فرود شد و این هنگام قصه مسجد فریاد پیش آمد و صواب نمود که قصه آن شرح باز نموده آید بهمانا ابو عامر را
 که از بزرگان مردم خراج بود مکرر در این کتاب مبارک ذکر حالتش مرقوم قما و قصه پذیرفتن او درین نصاری و فرار او
 بکده و تحریف قریش را بخت رسول خدا را حد با نمودیم و این ابو عامر در چنظله غیبی الملائکه است که مکانست او در
 اسلام مرقوم شد و این ابو عامر چون برخلاف پیغمبر خود با جبار بر آمد رسول خدای او را ابو عامر القاص
 نامیده و از آنجا

قصه ابو عامر
و مسجد نماز

جسد اول از کتاب دوم من مجلدات نسخ التواریخ

و آنس مسجد در روز آن بنیان را ویران کردند و مطرح پلید بهیسا ساختند تا زلزله گشت بعد از تخریب مسجد خضر ابو عامر
 برض تواریخ و فتح و جدام بمشاوره بعد از چهل روز جهان از پلیدی و پرداخته گشت کویند از جمله منافقین ابا سید خضر
 با جمع بن عامر بود در زمان خلافت عمر بن الخطاب مجمع بن عامر بیاید و از عمر امامت مسجد قبا را خواستار شد و عمر
 از وی دروغ نداشت مع القصد بعد از حکم تخریب مسجد خضر رسول خدای از منزل ذی اذان وارد مدینه شد
 و بر ایستی بسوزانایام رمضان چیزی باقی بود پس نخستین خاکه پیغمبر را بقانون بود مسجد در آمد و دور گشت
 نماز که گشت در صدر این قصه مرقوم شد که جماعتی از سمرقند متکلف گردید و هر چند کس سازد دیگر نواخت از صفت
 تواریخ مختلف کنندگان چون صنعا نمودند که آیات قرآنی در شان ایشان فرود شد و از گرد ایشان شدند و گفتند که
 روا باشد که ما در خلال این زمان سوره بانی در رسول خدای در حق و قریباً جدا باشد پس نماز را می وضاعت خود
 میستوان مسجد بستند و مقرر داشتند که کس ایشان را نکشاید تا خداوند باری حکم فرماید و ایشان بولیا به انعامی و
 دیگر بر بس و دیگر بوقیس و دیگر ثعلبه و دیگر و ذیعه و دیگر و سوس و دیگر جدا بود چون رسول خدای نماز که گشت و
 ایشان را دیده فرمود چه کند همچاب صورت حال را بعضی ساینده گفت من نیز سوکنه میخورم که ایشان از کلام
 نماندند و بعد چنان صحبت مزانجا استند از جهاد باز بیستادند و بانسانی غلبت نمودند پس او را این آیه نازل
 یا حور ان اشركوا بید تو بیه خلقوا علی الصالحات و انترسینا عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم میفرماید
 فرمودند که عذرت میمان خوش گردند و کردار نیک را با کارناستوده که تخلف از جهاد بود در همه میخیزد پس راه توبت و
 انابت گرفتند توبه بود که خداوند جرم ایشان را مغفودارد و توبت ایشان پذیرفته شود و انبوت رسول خدای نبرمودن ایشان
 بشودند آنچه عتبت بشکایت این موجب تمامت اموال خود را بجهت رسول آوردند و گفته و بال این اموال بود که مالک
 حضرت باز داشت اکنون آنچه رسیدند و از تصدق بنی فرمای پیغمبر بود من با سوراخذ تمامت اموال شما تیر انبوت
 این آیت مبارک برسد خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و یزکیهم بها و صل علیهم ان صلواتک سکن طهر
 والله یتطهر علیهم منفرای یا محب که بعضی اموال ایشان را برای صدقه تا پاک و پاکیزه کنی ایشان را بدعای خیر یا و کون دعا
 توسیع فرموشن ایشان کرد پس پیغمبر گفت اموال ایشان را ما خود داشته بصدقه بداد انگاه جماعتی که از سمرقند تخلف
 کردند و فرموده و ایشان از در خطاب خطاب کرده چه اقامه شمار که از کار جهاد و تقاعد در زیدید و از صحبت من
 باز شنیدند کویند ایشان بشتاد کس بودند پس هر کس عذری بزرگ شنید و زد که باین معنی بر خود بست چنانکه خدای فرماید
 یعدیرون انکم اذا رجتم الهم نزل لا تشذروا ان تؤمن لکم فاینا ان الله من اخبار و کور سیر الله علیکم
 و رسوم تردون الی عالم الغیب و الشهادة فینبئکم بما میفرماید عذر خواهند آورد شما چون مراجعت از تبول کنید که پیغمبر
 که عذر میاورد که سخن شمار استوار نخواهیم داشت چه خداوند ما را از کار شما آگهی داد و زود باشد که خدا و رسول کرد
 شمار معاینه کنند پس باز گردانیده میشود در قیامت بسوی خدا می گماند شمار باید آنچه از کفر و نفاق داشتید با جمله دیگر بخلاف
 کنند آن هر کس عذری می آورد و جماعتی دیگر بر کس مدروع سوکنه با کرد چنانکه خدای فرماید یتخلفون بالله لکم اذا
 انقلبتم الهم لغير ضوا عنهم فاعرضوا عنهم انهم رجس و ما و انهم جهنم جزاء بما كانوا یکسبون
 یتخلفون انکم لیرضوا عنهم فان رضوا عنهم فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین

و آنس مسجد
 از مدینه
 و آنس مسجد
 از مدینه

وقایع اقبالیم سببه بعد از حجت رسول الهی زمانها

خبر امر و زار خداوند از پیش او میفرماید زود باشد چون مراجعت از سفر تبرک کنید منافقان از بربری شما سوگند یاد کنند
 و بدروع معاذ میر خود بنده تا شما ایشانرا محل منبر نشین و شناخت نذارید شما نیز از آنچه عت عراض کنید که مردی
 پدیدند و جانی ایشان در جهنم است از برای شما قسم یاد می کنند تا شمار از خود را ضعیف بدانند باشد که از مایه است ایشان
 دست باز دارید اگر شمار ضعیف بودید خداوند را ضعیف نشود مع القصد بر کس ازین تخلف نکنند کان بابت حجت
 خود را بعد از وی و قسمی شکست محبت رسول خدای بصورت ظاهر پذیر قرار می گشت و حقیقت طاعت او در حقیقت
 کثوف بود پوشیده و میباشست تا نوبت کعب بن مالک رسید و این کعب کس بود که در ایام آنکه در کوفه حاضر شد
 پیغمبر شد و در مسیح غروره سر از طایفه رکاب بر شافت خود غزای در و تبرک اللحن غروره بدر چون شکست قصه
 کاروان فرستاد تا گاه کار میقاتت رفت بر بازمانده کان از سفر عصبانی نبود اما در غروره تبرک کس تقصیر در زید
 گنا بکار شدی با بجهت بسنگام سفر تبرک کعب از همه وقت غنی تر بود و دست برای خود بخرید و پس از او همی کردین
 دست نیافت که با پیغمبر بیرون شود و از پس او کار نهادن مساحت کرد تا شکر اسلام آورد و در پیوستن لشکر و
 صعب گشت رسول خدای کعب تبرک از حال کعب پرسش فرمود و عذر نماند عرض کرد که من جبار بودم و در
 دار و چنانش محبت اخذت که از عمارت سفرش باز داشت معاذین حسن گفت بنویسند مردی سوگند با خدا
 که ما خبر نیکی از او دیدار نگردیم رسول خدای مسیح سخن کرد این بود تا آنکه که خبر مراجعت پیغمبر کعب در حقیقت
 گشت و با دوستان شوری فکند که بچه حیات ازین بنای ازادی جوید عاقبت دل بران بنا و که از در بسنی برود
 چه میباشست دروغ را در آنحضرت فروغی نباشد لاجرم چون نوبت کعب رسید بر پیغمبر سلام داد رسول خدای بجا
 خشم آمیز فرمود و او را پیش خوانده در برابر خود حاکم نشستن و آنگاه گفت چرا از بهادر مسرت یافتی با اینکه کعب سفر را
 شتر اتباع کردی عرض کرد یا رسول الله در علم جدل توانایم و اگر کار با دیگر کس بود عذری خدیب بر غیر از من مکن
 در حضرت تو دروغ گویم راستی است که از همه وقت توانا تر بودم لکن کار تبویف و معاذ مردم چون بران
 خویش اعتراف کرد و کفر او واجب افتاد پس پیغمبر مود سخن بر سر کزنی هم اکنون بر خیر تا خداوند در حق تو حکم
 فرماید کعب بن مالک ما چار از مسجد بیرون شد جماعتی از بنی سبیله با او افتخار جویش و راهبها افکندی گناه نه افزون
 از استغفاری نبود که رسول خدای از بجهت تو قسیم میگرد و هم اکنون باز شود و آنچه گفتی کعب بن مالک
 معاذین حلال ابو قتاده انصاری که پس علم او بودند بر سید و گفته زنها بر عتق ثابت باش که خداوند از بجهت
 فرستد کعب گفت با از آن مردم که ازین غروره تخلف جسته سجاس مانند من سخن بر سرستی کرد گفت طلال بن ایتبه تمی
 و مراد بن ربیع علم او نیز از در هستی بیرون شدند و بر کناه خویش اعتراف کردند کعب گفت و مراد بن ربیع
 کرده ام همی بر من نخواهد رفت و از آنجا بسرای خویش شد مع القصد کعب بن مالک مراد بر سره تن گناه کرد و
 شدند و خداوند این آیت فرستاد و آخر آن فرج چون لا یرا الله ایما بعد بهم و از این نوبت جهنم و الله اعلم
 یعنی کردی دیگر از تخلف گانند که از انظار علم الهی باید بود با دست فر شود عذاب کردند و قبول نوبت و ازین
 شوند چون حکم درباره ایشان با خیر افتاد رسول خدای فرمان کرد که مردمان از مصاحبت ایشان بیرونند و عرف
 مخالفت و مکالمت مسدود دارند طلال و مراد چون این بشنیدند در خانه خود غارت کردند اما کعب بن

قدوسه و طلال
در مراد

جلد اول از کتاب ویم من مجلدات تاریخ التواریخ

سهمانی بادی بصدق و خاطر بی بضاعت بود چون عبدالله بن ابی مرثد کشت عیادت پدر از فریضه شمر و همه روز
 بر بالین او حاضر گشت و تقدیم خدمت کرد و از رسول ندای خواستار شد که پدر او را عیادت فرماید مادرین
 انصار از میانکانت خویش فرود نشود و خانه ان ایسانرا عاری لازم نیفتد رسول خدای خط منزلت در او تزیین
 حکمتی چنانچه که دیگران بر سر آن واقف نبودند پس ابی را عیادت فرمود و بر بالین او نشست و گفت ای عبدالله
 چند آنکه ترا از دوستی جهودان منع کردم پذیرفتی اکنون وقت رسیده است که پنج مهر ایشانرا از دل بر کنی تا بهمان
 سحبت و عقیدت نیمه بیرون نیزی و عبدالله عرض کرد که سعد بن زراره دشمن جهودان بود هم وقت مردن
 این دشمنی برای او سودی نداشت انگاه گفت یا رسول الله این مان وقت سر زشت نیست انک من جهان میروم
 تو خواننده که بر چینه از من مانده بودی بر من نماند که از می و پیر من خویش را عطا کنی تا بر امان دفن کند از بهر من استغفار
 فرمائی پس سر زرد و پیر من در بر داشت پیر من برین را از بهر او عطا کرد عبدالله گفت یا رسول الله ان پیر من
 که بباد ان مبارکت ملحق است بنمیزد سوال او را با اجابت مقرون است و پیر من برین را از بهر او عطا کرد انست تا جمله
 چون عبدالله از جهان گشت دیگر باره رسول خدای بعد از غسل و کفین و حاضر گشت و پسر او را تعزیت و تسلیت
 و انوقت بخواری سپر خواست تا بر عبدالله نماند که از انگاه عمر بن الخطاب هم شکر گشت و گفت یا رسول الله
 اِرْجِعْهُ بِقَبْرِكَ اِلَيْهِ يَكْفِنُ فِيهِ وَهُوَ كَافِرٌ فَقَالَ اِنَّهُ لَنْ يُغْنِيَ عَنْهُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا وَاِنِّيْ اَوْقِلُ مِنْ اللّٰهِ
 اَنْ يَدْخُلَ بِهَذَا السَّبَبِ الْاِسْلَامَ خَلَقَ الْكَيْبَرُ سَوَالِمْ حَمْرًا پیر من خویش کافری را کفن کردی فرمود پیر من
 او را سودی نکند و ازین عطف که در حق او ظاهر ساخته بسیار کس از کافران و منافقان طریق ایمان گیرند چنانکه تفریر
 یافته که از ان پس هزارتن از مردم خراج مسلمانان گرفتند گویند در روز بدر چون عم رسول خدای عباس بن عبد
 المطلب بدست مسلمانان بر سر او را عریان ساختند و وقتی خواستند او را بپوشانند چون مردن او در بلندی بال بود پیر
 بیچکس روی راست نیاید عبدالله بن ابی پیر من خود را بر او پوشانید انهم کام میفرخواست تا حق و بد انهمان نیفتد
 پیر من خود را عطا فرمود و حق او در انهمان او کرد با جمله چون رسول خدای خواست بر عبدالله نماند که عمر بن الخطاب
 دیگر باره از او اعتراض بیرون شد و دست فرار زده جای پیر من را کشید و گفت یا رسول الله بر کافری و مشرکی چون
 عبدالله نماز میکند ای و صفات زشت او را کرده او را نمانده از آنچه بد نیست حتی بر شمر و ماکان النبي و الذين
وَاٰمَنُوْا اَنْ يَسْتَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ وَلَوْ كَانُوا اُولٰٓئِكَ لَمُنَّ اَلَمْ تَعْنِيْ سَابِقَةً بِمَنْ عَسَيْتَ كِهْ اَزْ بَرَايْ اَمْسُرْ كِهْ اَزْ
بِهْرْ جِهْرْ اَزْ طَلَبْ اَمْرُشْ كِهْ اَزْ اِيْتْ مِمَّا رَكْتْ نَبْرْ اَلْتِيْ كِهْ كِهْ عَصِيَانْ اَمْسَالْ عِبْدَانْ مَعْفُوْبَانْ مَعْدْ مَعْ اَلْقَصْبْ مَعْفُوْبْ
 ای عمر دست بدار توجبه وانی که من حکوم بمانم از استغفار از بهر او با مشا و باره و انکه از بهر او استغفار کنم شما
 کرده اند و انیک من استغفار را اختیار نمودم خدای فرماید اَسْتَغْفِرْكُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْكُمْ اِنَّ تَسْتَغْفِرْكُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً
فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَفَرُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَاِنَّ اللّٰهَ لَشَدِيْدُ الْعِقَابِ عَلَيْهِمْ اُولٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ اَلْعَذَابُ الَّذِيْ يَرْغَبُونَ
 کنی از برای این منافقان خواه کنی و بعد از برای شکر بر من فرماید اگر بقا و کرت استغفار کنی و این عدد و انگاه
 گشت اند یعنی هر قدر در استغفار بفرزانی خداوند باشد از برای آمرزیده بر خدا و رسول کافر شده و لا تقبل علی
اَسْمَائِهِمْ فَاِنَّ اَبْدَانَهُمْ لَمَّا عَلٰٓى قَبْرِهِمْ اَتَيْتُمْ كَفَرُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَاَمَّا اُولٰٓئِكَ فَمَا يَقُوْنِمْ فَرِيْدَايْ حَمْرًا كِهْ اَزْ بَرُوْ
 سحبت

وین بعد

وقایع اقبالیم سبعة بعد از هجرت رسول خدا ان زمانها

میجست از ایشان در قبر ایشان توقف نفرمای و استغفار کن چنان بر خدا و رسول کان شدند و فاسق
مردند و جمعی گویند بعد از دفن عبدالله بن ابی سنیمر بر سر قبر او رفت حکم داد تا او را از قبر بر آورند و سر او را در کنار گرفت
و ابان مبارک در دهان او انداختن و دستش خف نماید

ما سیر شدند ابو بکر برای اطلاع آیات سوره مبارکه بر آنه و نعل و ونفس علی علیه السلام
چون نیال رسول خدای صلی الله علیه و آله چنان آیت از سوره مبارکه بر آنه را انفاذ مکه داشت صواحبان غنیمت که
تفسیر و تفسیر آیات انکار و انکار بقره بردارد همانا این سوره مبارک را چند نام باشد اول بر آنه دویم تو به سیم فاصحه
چهارم تخم تخم متفکته ششم سوره العذاب بنعم مبغیره ششم نشسته ششم مشوره دویم حافظه یازدهم شکره و از دهم مدیده
سیزدهم منفذ چهاردهم بحث و بحث چه انیسوره مشتمل است بر برکت از کافران و توبت مومنان و فصاحت میان
و خدایان جا پلان سزاوار از انفاق پاک کند و ما سیر از بعد از پاک سازد و محراب کفره و راننده فخره است شکر از
بر انیز اندک و مغان خدایان فرود و بدست عفا با مال پاک سازد و از خویش براند و حقیقت ایشان را باز نماید
و چون سمدت است این سوره افادت و عید و نهد بد کند بزرگ فقا و کنون آن چهل آیت مبارک رقم
شود براهه من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین فسیخروا فی الارض لبعثنا شهر فاعلموا
انکم غیر معجزی الله وان الله محضی لکافرین و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر
ان الله برحمن من الشرکین و رسوله فان نبتم فهو خیر لکم فان تولیتم فاعلموا انکم غیر معجزی الله و شر
الذین کفروا بعد ابایم الا الذین عاهدتم من المشرکین ثم لم یفصوکم شیئا و لو نظا ه و اعلمکم
احدا فاقموا الیهم عهدهم الی مدینه ان الله یحب المقین سیفر ما یخدا و رسول سیرانه ازین بیان که شما با مشرکین
بستید و ایشان بر پیمان خویش بنامند کنون از روز عید اضحی چهار ماه ایشان را حلیت کردار بد تعیین غنیمت از برین است
که در آن روز علی علیه السلام این آیت در مکه قرئت کرد چنانکه مذکور میشود انکا سیفر ما بدانی شنیدگان بیان خداوند کافر
کنند و شاید نتوانند و او این تنبیهی است در روز عید اضحی از خدا و رسول بر دمانه که خدا و رسول از پیمان شرکان سیراند
الا انکم توبت و انابت کرانید بم کنون این کافران که در حدیثیه عهد بستند و شکستند بعد از سخت پیم و سید و مشرکین
نبی خمره و نبی گناه که بر عهد خود پایندند تا آخر مدت که از شرایط معااهده بود اما ان سید چه اندازه مدت ایشان بیان است
که در صلح حدیبیه شرح رفت این چهار ماه از پیمان است که نفرض عهد کردید فاذا التسلخ الا شهر الحرام فاقبلوا
المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم و احصروهم واقعدوا لهم مرضدیان تابوا و اقاموا الصلوة
واتوا الزکوة فخلوا سبیلهم ان الله غفور رحیم و ان احدا من المشرکین استجارک فاجزه حتی تنبع کلهم
ثم ابلاغه ممانه ذلك بانهم قوم لا یعلمون کیف ینزلون عند الله و عند رسوله الا الذین
عاهدتم عند البیداء الحرام فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم ان الله یحب المقین چون مدت چهار ماه
که از دهم و پنجم تا دهم رسع الاخر است نهایت شدت معاهدت مصاحت رانج دانید و هر جا این مشرکان را دیدار
کنند عرضت تنج ابدار سازید و از حصار دادن و کین نهادن و راه بستن و کین نشستن تقاعد سوزید تا جمل از جهان سیرانید
الا انکم مسلمانان کبرند و اگر بعد از مصافح مدت کسی از کافران از تو زهار جوید اصغای کلام خداوند فرماید و با باشد و

سخن علی علیه السلام
کلمه و اطلاع آیات
سوره مبارکه
انک انما
تکلمون
بما تسمعون
و انکم
لا تعلمون
ما کان
لکم فی
الامر
شأن
و انکم
لا تعلمون
ما کان
لکم فی
الامر
شأن
و انکم
لا تعلمون
ما کان
لکم فی
الامر
شأن

جلد اول کتاب دوم من مجلدات تاریخ التواریخ

بعد از سعی ظاهر بر آن خود قیام فرمایند قتل و واجب قتل چنانچه تواند بود که شرفی بر عهد خود در میان نمایند
 ایشان از زور خود و رسول عهد باشد مگر بی ضرورتی که باشد که بر عهد خود بیایند پس نشان سپاسی میبرد و کیفیت
 ان يَطْهَرُوا عَلَيْنَكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِكْرَ الْاَوْلَادِ مَتَّهَ رَضُوْكُمْ بِاَفْوَاهِهِمْ وَنَالِي قُلُوْبِهِمْ وَاکْثَرُهُمْ فَايَسُوْا
 بآيَاتِ اللَّهِ ثَمَّ اَفَلَا تَقْضُوْا عَنْ سَبِيْلِهِ اِيْتَهُمْ سَاءَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ لَا يَرْقُبُوْنَ فِيْ مُؤْمِنِي الْاَوْلَادِ مَتَّهَ وَ
 اُولٰٓئِكَ هُمُ الْعٰقِدُوْنَ فَاِنْ تَابُوْا وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاَتَوْا الزَّكٰوةَ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَتَفْصِيْلُ
 الْاَبَايَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُوْنَ وَاِنْ نَكَوْا اٰمَنًا هُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوْا فِيْ دِيْنِكُمْ فَقَاتِلُوْا اُمَّةَ
 الْكُفْرٰنِ اِنَّهُمْ لَا اٰمَنَانَ لَكُمْ عَلَيْهِمْ وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُوْهُمْ حُدُوْدَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ حُدُوْدَ اللَّهِ مَعْنَى آنست جلوه مشرکان از اسلامت بر مید و حال آنکه اگر بر شما
 ظفر جوید مسیح عهد و دوستی نهایت نیکو از مشرکان از ان بارین راست شود و آیات خداوند را که دولت
 اخرویت سپاسی فیلس و نبوی برین مکتبند همانا از شاعت خاوند باز داشتند و در زمان از زیارت خانه خدا
 دفع دادند و جانب بر عهدی و سپاسی از زور و است چه مردمان طاعتی و مشربند از الله اسبان آرد و با شمارا در
 نروند و الرابح میان نقض عهد است و مشربیت شما از خود شمرند قتل ایشان واجب کرد و ایشان را مانعی در
 بیانی نباشد پس است قتل بخیرت بازند و با شکر و لذت بخورند و با زنده الا نفاقا یلون قوما نكفوا انما
 وَهَمُّوْا بِاَخْرَاجِ الرُّسُوْلِ وَهَمُّ بَدُوْكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ اَخْتَوْتُمْ هُمْ قَالَهُ اِحْقَ اَنْ يَّخْشَوْهُ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ قَالُوْهُمْ
 يُعَدِّبُهُمْ اللَّهُ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ وَيَخْزِيْهِمْ وَيَنْصُرُكُمْ عَلَيْهِمْ وَلَيَنْفِضَنَّ صُدُوْرَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِيْنَ وَيَذْفِبُ غَيْظَ قُلُوْبِهِمْ وَ
 يَتُوْبُ اللَّهُ عَلٰى مَنْ يَّشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تُتْرَكُوْا وَاَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِيْنَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَحَدَّوْا
 مِنْ دُوْرِ اللَّهِ وَاَلَّا رَسُوْلَهُ وَاَلَّا الْمُؤْمِنِيْنَ وَلَيَجِدَنَّ اَعْمَلُوْنَ اِيْتَهُمْ مِّنْ دُوْرِ اللَّهِ مَعْنَى آنست که در عهدیه میان
 کشند و با خراج سوار از عهد است و نقض عهد بدت کرده از مخالفت ایشان هم کشند و از خود و نذباک در آید در
 کار از شرکین سوار باشد با خداوند با شمشیر با شما ایشان را کفر و دلهای مؤمنین را که اند و کفار بیارست شفاعتی
 انکا خطاب بشیرین میفرماید که چنان پناز میکنید که می بین بن ترک شما خواهند گفت و از قال شما دست بکشند
 داشت و اگر بدو دعوی بمان کنید سوار میدهند چه خود و دیگر و ارشاد است ما كان للمشركين ان ينعوا
 مَسٰجِدَ اللَّهِ تَشٰهِدِيْنَ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ اُولٰٓئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ وَفَالِ لَنَا وَفِيْ لَنَا وَفِيْ لَنَا وَفِيْ لَنَا مَسٰجِدًا
 مَنْ اٰمَنَ بِاللَّهِ وَاَيُّوْمِ الْاٰخِرِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَى الزَّكٰوةَ وَلَمْ يَخْشَ اِلَّا اللَّهَ فَعَسٰى اُولٰٓئِكَ اَنْ يَكُوْنُوْا مِنَ
 الْمُهْتَدِيْنَ اَجَعَلْتُمْ سَفَايَةَ الْحٰجِجِ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كُنْ بِاللَّهِ وَاَلْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَجَاهِدِيْ فِيْ سَبِيْلِ اللَّهِ
 لَاسْتُوْنَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَيَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَهَاجَرُوْا وَجَاهِدُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللَّهِ
 بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ اَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰرُقٰنُ وَاَنْتُمْ اَرْمِيْتُمْ شُرَكَاءَ كُفْرٍ كَمَا كُنْتُمْ
 كُنْتُمْ خَاسِئَةً يَّجْرُمُوْكُمْ وَاِنْ كُنْتُمْ كٰفِرًا بِمَا كُنْتُمْ اَعْمَلُوْا فَاِنَّكُمْ كٰفِرًا بِمَا كُنْتُمْ اَعْمَلُوْا فَاِنَّكُمْ كٰفِرًا
 و قواعده مسنوده و زکوة بر برای در دو در راه خدای جز از خدای تر حسنین در تواند بود که طریق نجات جویند و بر راه
 راست بویند متوجه حجت رقی عباس بن عبد المطلب و علی بن ابی طالب علی بن ابی طالب علی بن ابی طالب علی بن ابی طالب
 سینه و شهادت حاج که حاضر حیات بود در شهر طبرستان و عمارت بیت که ولایت طبرستان علی بن ابی طالب در شهر طبرستان
 درین باب

حافظه

امنه

وقایع قائم سب بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

بدین آیات مبارک پاسخ فرستاد که تعابت حاج و عبادت سجد بر سر میگذاردید با آنکه گنجهت با خدا و رسول صلی الله علیه و آله
 در جهاد و با کفار از بدل جان و مال امساکن فرمود همانا این شهر خاص علی و شعیب است علی شعیب شعیب است
 خداوند از قایرون علی و شعیب را خواسته بیشتر هم در جنت و رضوان و جنان که هم در این نعمتیم خالق
 فيها ابدان الله عندنا اعز علی و شعیب در بهشت و رضوان مزد میبندد و ایشان در بهشت محمد
 میسر و در نزد خدا و در نزد بزرگان در نزد بهشت در جنت آن خیر و اندک باشد باقی عملی شعیب و اول سنت جماعت
 این هر سه است در شان امیر المؤمنین علی فرود شده یا ایها الذین امنوا لا تأخذوا الیاء که و اخوانکم اولیاء ان
 استحبوا الکفر علی الایمان و من ینزلکم منکم فاولئک هم الظالمون قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم و
 اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموالکم فمفوتوها و تجاره و تخشون کسادها و ساکن رضواننا الحسب لکم
 من الله و رسوله و جهنمی سبیلہ فترقبوا حتی یادی الله بامرہ و الله لایهدی القوم الفاسقین
 برادران شما چون کفر بر ایمان اختیار کنند از بهر دوست بگیرد و بر کس رشتا نیکنه مردم را دوست گیرد و خرد غلام
 نباشد بگو ایچو اگر برادران و فرزندان و برادران زمان و خویشان شما و انسانی که تجارت فرمایند کرده اید و از کس و بازاران
 شما کیده و امساکن بر آورده اید بدان شاد و کامیبه و دست درازید از خدا و رسول خدا در راه خدا پس بیایید و متظار برید با عفو
 دنیا و محبت ما و این مسند به خداوند بفرمان از هدایت خود بهره نرساند لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره و یوم حنین
 اذا عجبکم کثرتکم فاتم نعمن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولینم مدین ثم انزل الله
 سکینه علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنودا لرتوها و عذاب الذین کفروا و ذلک جزاء الکافرین
 ای مومنان بسیار وقت شما نصرت کردیم در جنگ حنین کثرت لشکر مسلمین بود که در این وقت نصرت کردیم
 اسلام قادیان شرح که در قصه حنین مرقوم نگاه خداوند رحمت خود را شامل رسول خود ساخت فرسکان را بعد از فرستادن
 تا بر کافران علیه کردند و در ایشان کفر دادند ثم یتوب الله من بعد ذلک علی من یشاء و الله غفور رحیم یا ایها الذین
 امنوا انما المشرکون نجس فلا یفر بوا السجدا الحرام بعد عامهم هذا و ان خصم عینله فسوف یضیک الله
 من فضلیه ان شاء ان الله علیم حکیم قالوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الاخر و لا یحرمون ما
 حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیه عن یدهم صافروا انکم
 فرار از جنگ کردند و توبت کردند خداوند توبت ایشان را می پذیرد انکا بنیفا مایدین مشرکین بپسندد و از پس این سال
 که آیات برات را بفرست علی علیه السلام اصفا نمودند نباید با سجد احرام نزدیک شوند و مردم که چنانک نشوند که سبب
 مشرکان از توبت خاندان عرب موسم حاضر نخواهند شد و بازار تجارت کس را خوب گشت ایشان را سود خواهد بود و در آنجا که خدای
 ایشان را بگرد خود غنی فرماید و بعد از آن بقیال مت پرستان بنیفا ماید با بیود و نصاری نیز کار را بکنند که ایمان بخیر و در معا و
 در حرم خدای حرام نخواهند و مسلمانان بیکه بدین دست از قتلت نیز مردم کثرت توبت و انجیل بر ایشان فرستادیم باز در تمام
 خواری دولت حل غربت بر خویش کردند و قالت الیهو عن یزید بن ابی اسحاق و قالت انصار السیخ ان الله ذلک قولهم
 باقوا هم یضاهون قول الذین کفروا من قبل فانه هم الله انی یوفی کون اتخذوا الحارم و در میانهم از با
 من دین الله و السیخ بن حزم و ما امر بالالیعبد و الیها و احد الاله الا سبحانه عما یشیر کون بریدن یطعنوا

جلد اول از کتاب قوم من مجلدات تاریخ التواریخ

بأفواههم ويأتى الله إلا أن يتم نوره ولو كره الكافرون وگفته غیر بر سر خداست نصاری گفتند عیسی پسر خداست
وشرح این برود در جلد دوم تاریخ التواریخ مرقوم شد این سخنان با بنی اسرائیل را با کفار که از پیش گذشته اند شبیه ساخته اند اتفاقاً
بند شکنان خود کرده اند خداوند ایشان را بجا کند چگونه جانب حق را گذاشته طریق باطل برداشته اجبار بود در میان ایشان
که علمای ایشان خبر خداوند نیردان از بجز خود خدائی گرفته و حال آنکه آنانرا که خداوند پند مامور نیستند مگر عبادت خداوند بجا
که از آنچه این مشرکین گویند پاک و پاکیزه است میخوانند نور خداوند را که در تمام آفرینش برهان حدیث است سخنان کذب
خوش فروشانند به چند ایشان را که آید خداوند نور خود را جلوه کمال دهد **هُوَ الَّذِي أَوْسَل رَسُولَهُ بِالْهُدَى فِي دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَنُورِ كُورِ الْمُشْرِكُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِّنَ الْأَجْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَآكُلُونَ**
أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِبْرَاءِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْرِفُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا ينفقونها فِي
سَبِيلِ اللَّهِ فَلْيَشْرِكْنَهُمْ بِعَذَابِ آيَاتِهِمْ يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكْوِي بِهِاجِبَاهُمْ وَجُوهُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا
كُنْتُمْ لَا تَشْكُرُونَ فَذَوْقُوا مَا كُنْتُمْ كَاكُرُونَ دست خداوند که پیغمبر خود را باین درستی فرستاد تا بر همه دیان غلبه جوید که هر چه
باید آن مومنان چه بسیار سما بود و نصاری که اموال مردم را زور و غدر و حیلت ما خود میدزدند و در بازار راه حق و زمینند
و جاحق زور و ستم بر بر همه خیب کنند و دیناری زور و نفقه روا ندارند و زنی این کنجها با آتش و زرخ تافه شود و بان
دینار و در هم پشانی و پشت بهدوی ایشان رخ کبرند نیست آن لخمی که از بجز خود جز به نسیان عِدَّة الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا
عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَطْلُبُوا فِيهِمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَلْبُوا
النَّاسِ كَمَا يُبَايِعُونَكُمْ كَمَا قَدْ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضِلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُحْلُوهُ
عَامًا وَيُخَيَّرُونَهُ عَامًا لِيُؤَاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحْلُوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ ذِينَ لَهُمْ سُوءُ آخِرَاتِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
چهارمین چایه معنی است که خداوند سال بر دو زده ماه قمری نهاد و ازین جمله در چهار ماهه عاقله با دشمنان احرام
داشتند اما آنکه این حرمت شهر حرم رنگاه ندارند و آنست که جنگ مسلمین کنند وین چهار ماهه شهر تقيعه و ذبح و محرم و
رجب از محمد بر بیستم در میان عرب تقریر یافت که در این چهار ماهه قتل و غارت احرام دانند و مطالبت سرخ
و نسیی نکنند و درین چهار ماهه بازار با در ارضی عرب بسته میگشت که بیشتر بازار عکاظ خوانند و دشمن با دشمن بجای
ایشان کشیدند و دادوستد نبود و چون شهر حرم بگردن میرفت کینهای خفته را بیدار میکردند و ابواب قتل و غارت و نسیی
و این از بجز آن بود که بتواند معاش کرد و آنچه در تمام سال در با است است بدست در دو پوشید و خوردنی فراهم نمود و اگر
آن چهار ماهه نبود بر تمامت عرب کافی صعب میگشت از این است که خداوند میفرماید حرمت چهار ماهه بدارید و اگر کسی خط
این حدیث را بشنید قبایل کشیدند که با شاقان خواهند کرد و زین پیش از تاریخ التواریخ شرح رفت که شهر عرب نسیی نمیشد
که در کابری در ایام منافقت چون ماه حرام در میرسد حرمت از برای ماه دیگر میگذاشتند و قتل و نسیی بستن روی میکردند و
کابری در موسم حج بزرگان قوم نذر میدادند که ای مشرک و زین نسیال خداوند محرم از حلال ساخت و حرمت از با حضرت اوست که ترفا
شد این کردار انسی می گفتند از نسیی است که خدای میفرماید این کردار نسیی که حرمت نسیی را بجا دیگر انداختن باشد کفر دیگر است که بر کفر است
افزوده میشود کفر از نسیی است میکند همانا که میشود و بدین کردار کافر میکردند که حلال میدزدند مابقی که حرام میکنند مابقی که حلال
چندین بار از جمله ایست چهل گانه چون در قصه تبوک شرح رفت تبوک از نسیی است و نسیی است که از سوره بقره و بر او نسیی نسیی است
که گشت اکنون

